**مدت: 37 دقیقه**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

در آستانه شهادت مولایمان امام موسی بن جعفر سلام الله علیهما هستیم. این شهادت را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و فرزند بزرگوارش حضرت معصومه علیها السلام و همه شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما گرامیان تسلیت عرض می‌کنیم و امیدواریم که همه ما جزء شیعیان و موالیان راستین آن امام بزرگوار و آباء و ابناء گرامش بوده باشیم. این صلوات خاصه آن بزرگوار را خدمت‌شان تقدیم می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَمِينِ الْمُؤْتَمَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْبَرِّ الْوَفِيِّ الطَّاهِرِ الزَّكِيِّ النُّورِ الْمُنِيرِ الْمُجْتَهِدِ الْمُحْتَسِبِ الصَّابِرِ عَلَى الْأَذَى فِيكَ اللَّهُمَّ وَ كَمَا بَلَّغَ عَنْ آبَائِهِ مَا اسْتُوْدِعَ مِنْ أَمْرِكَ وَ نَهْيِكَ وَ حَمَلَ عَلَى الْمَحَجَّةِ وَ كَابَدَ أَهْلَ الْغِرَّةِ وَ الشِّدَّةِ فِيمَا كَانَ يَلْقَى مِنْ جُهَّالِ قَوْمِهِ رَبِّ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ وَ أَكْمَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِمَّنْ أَطَاعَكَ وَ نَصَحَ لِعِبَادِكَ إِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيم‏.

بحث در استدلال به آیه تهلکه بود. تقریب استدلال بیان شد و یکی از مناقشات در استدلال به آیه شریفه هم بیان شد.

اشکال دیگری که به استدلال به این آیه مبارکه هست برای اثبات برائت این هست که این آیه ناظر به اصول عقاید است نه فروعات فقهیه و فرعیه. إما آیه ظهور دارد در این که ناظر به آن است و یا لااقل آن قدر متیقن است و احراز نظارت به فروع و احکام فقهیه نمی‌شود.

توضیح این مطلب این هست که خب همان طور که بیان شد این آیه مبارکه یک معجزه‌ای را دارد طرح می‌فرماید و توضیح می‌دهد که شما بالعدوة الدنیا بودید، آن‌ها بالعدوة القصوی بودید و الرکب افسل منکم بود، با همه این خصوصیات خدای متعال یک جنگی پیش آورد و شما با همه ضعف‌هایی که داشتید بر آن‌ها با همه قوت‌هایی که داشتند پیروز شُدید و این کار را چرا کردیم؟ این برای این بود که «لیهلک من هلک» تا نهایتش دیگه، حالا خلاصه‌اش بعد از این که «لیقضی الله کان امراً مفعولاً لیهلک من هلک عن بیّنة و یحیی من حیّ عن بیّنة» این عمل را که انجام دادیم، این معجزه را که نشان دادیم برای خاطر این جهت بود.

خب این معجزه و این مطلب اولاً دلالتش دلالت عقلیه است. دلالت معجزه بر حقانیت یک امر بیان لفظی شرعی نیست بله مقدماتش را شارع مهیا می‌کند و محقق می‌کند، معجزه را او محقق می‌کند اما دلالت این معجزه بر حقانیت دلالةٌ عقلیةٌ. این دلالت دلالت عقلی است. خب این معجزه بر چی می‌خواهد دلالت بکند؟ مستقیماً که بر صحت فروعات نمی‌تواند دلالت بکند، اولاً و بالذات آن چیزی را که می‌تواند دلالت بکند حقانیت اسلام و بطلان کفر است. بله وقتی حقانیت اسلام ثابت شد بالواسطة آن وقت دلالت می‌کند بر این که آن ما جاء به النبی هم حق است. ما جاء به الاسلام هم حق است من الفروعات. بنابراین آن چه که طرح شده در این آیه و این «لیهلک‌» تعلیل برای آن هست عبارت است از معجزه‌ای که بالعقل می‌خواهد حقانیت اسلام را نشان بدهد و بطلان کفر را نشان بدهد. وقتی این طور شد پس بنابراین ظاهر این است که آیه ناظر به همین مطلبی است که به حسب این تعلیلی که شده ناظر به همین مطلبی است که تمهید مقدمه بر آن شد که عبارت است از حقانیت اسلام و بطلان کفر. آن وقت بر این اساس هم خیلی قریب است که «لیهلک من هلک» به معنای کنایه باشد. «لیهلک» به اصطلاح کفر و «یحیی» هم کنایه باشد از اسلام یا آن کنایه باشد از ضلالت، آن کنایه باشد از هدایت.

پس بنابراین با توجه به این خصوصیت ظهور کلام در باب عقاید است که آن جا، و در باب عقاید درست است. آن جا هر دو طرف مسأله باید با چی باشد؟ با استدلال باشد، با بینّه و یقین باشد، با دلیل عقلی روشن و واضح باشد. حالا اگر کسی در این جهت هم بگوید این مطلب موجب ظهور نمی‌شود در این که فقط ناظر است به مسأله عقاید لااقل این است که مانع از این است که ما یک ظهور اطلاقی را بفهمیم چون محفوف می‌شود بما یحتمل القرینیه. و بنابراین اطلاق فهمیده نمی‌شود که همه جا این مطلب لازم هست، استناد به بیّنه لازم هست. این یک بیان.

بیان دومی که در این جا وجود دارد برای همین اشکال بیانی است که از کلمات محقق عراقی قدس سره در مقالات شاید استفاده می‌شود و آن این است که در این آیه شریفه فرموده «لیهلک من هلک عن بیّنة» خب محل استدلال قائلین به برائت و مستدلین به برائت به این آیه به همین فراز است دیگه «لیهلک من هلک عن بیّنة» ایشان می‌فرمایند که خب این ذیل هم دارد دیگه «و لیحیی من حیّ عن بیّنة» این آیه دلالت می‌کند که هر دو طرف مسأله باید بعد البیّنة باشد. خب این کجاست که هر دو طرف مسأله باید بعد البیّنة باشد. در فروعات فقهیه که این جور نیست هر دو طرف مسأله عن بیّنةٍ باید باشد. حرمت باید عن بیّنةٍ باشد و لکن اگر کسی حرمت به دستش نرسید باید بیّنه شرعیه داشته باشد بر این که ارتکاب بخواهد بکند؟ نه بیّنه نمی‌خواهد. همان با عقلش که می‌گوید قبح عقاب بلابیان است می‌گوید ارتکاب بکن. پس این که هم برای این طرف می‌گوید بیّنه، هم آن طرف می‌گوید بیّنه این معلوم می‌شود ناظر به جایی است که طرفین مسأله بیّنه می‌خواهد و الا در فروعات فقهیه بله قول به حرمت بیّنه می‌خواهد، قول به وجوب بیّنه می‌خواهد اما اگر این دو تا ثابت نشد دیگه بیّنه‌ای نمی‌خواهد حکم بدیهی عقل است که برائت است. بیّنه دیگه نمی‌خواهد.

سؤال: خودش بیّنه نیست دیگه.

جواب: بیّنه شرعیه نیست چون این می‌گوید بیّنه یعنی بیّنه شرعیه. آن جا دیگه بیّنه نمی‌خواهد.

پس از همین ذیل هم ما متوجه می‌شویم که «و یحیی من حیّ عن بیّنه» فرموده ناظر به آن جا است. بلکه اگر اقتصار شده بود بر این که «لیهلک من هلک عن بیّنة» خب ممکن بود حرف مستدل تمام باشد. ولی باتوجه به این، این دیگه حرف مستدل تمام نیست. حالا پس این ذیل یا ظهور درست می‌کند در این که ما می‌گوییم، یا لااقل اگر ظهور درست نکند این مانع از احراز ظهور می‌شود.

در این جا این بیان محقق عراقی یک لایقال دارد، یک إن قلتی دارد که ایشان خودشان طرح کرده. فرموده مثلاً لایقال این من باب الازدواج است. در این مقالاتی که چاپ جدید هست مثل این که برای آن‌ها مستقرب بوده که من باب الازدواج این جا چه ربطی دارد. ازدواج را به همان معنایی که در ذهن‌ها می‌آید و این‌ها گرفتند. آن وقت این ازدواج را برداشتند احتجاج به جای آن گذاشتند و توی کروشه هم گذاشتند که من باب الاحتجاج. این جا ازدواج یعنی چی این من باب الازدواج است. خب این غفلت شده از این که ازدواج یکی از صناعات بدیعیه است که کسانی که بدیع خواندند یکی از صناعات بدیعیه... هفت هشت تا صناعت بدیعیه هست یکی هم ازدواج است یا مزاوجه یا ازدواج بعضی‌ها تعبیر به ازدواج کردند در کتب ادب، بعضی‌ها به مزاوجه تعیبر کردند.

ازدواج این است که یعنی یک سخنی گفته شده یک سخن هم وزن آن هم گفته می‌شود ولو مراد جدی ممکن است آن نباشد. تجانس دو کلام، این جا هم گفتیم «لیهلک من هلک» خب حالا آن یکی هم گفته می‌شود نه این که حالا آن مراد جدی است. این یکی از صناعات ادبی است. شعرهای فارسی و عربی و کلمات کتاب و سنت هم فراوان آوردند در آن بحث. این ازدواج یعنی آن. حالا ایشان حرفش این است که بله این ذیل که گفته شده خیلی مهم نیست همان صدر مهم است. ایشان می‌فرماید این... حالا به توضیح من و ممکن است یک اضافاتی هم در کلام من باشد این کلام خدا، آن هم قرآن را ما بیاییم حمل بر چنین چیزی بکنیم. این که بگوییم از باب این جهت گفته شده ولی مراد واقعی مثلاً نیست و حالا از این باب صناعت ادبی فقط گفته شده. علاوه بر این که ایشان می‌فرماید خیلی خب حالا این احتمال است که از باب ازدواج باشد قطعی که نیست، شاید هم نه. پس بنابراین ظهور را می‌گیرد، مستدل وقتی می‌خواهد استدلال کند باید احراز کند که آن صدر دارد دلالت می‌کند یعنی «لیهلک من هلک» باتوجه به این جمله و ذو احتمالین بودن آن علی افضل تقدیر به حسب مماشاتاً للمستدل می‌شود چی. محتمل است ازدواج باشد پس مضر به استدلال نیست. محتمل هم هست ازدواج نباشد، مضر به استدلال هست. پس بنابراین از این راه ما به این آیه شریفه نمی‌توانیم.

و آخرین جوابی که ...

سؤال: این که حرمت از باب «لیحیی من حیّ» باشد این چه جوری تطبیق می‌شود. این خود صدر می‌گوید «لیهلک من هلک عن بیّنة» یعنی اگر بیّنه نباشد هلاکتی توی کار نیست. خود همین دارد می‌گوید پس اگر شک دارید که کاری حرام است یا نه چون بیّنه ندارید حرام نیست. این ذیل چه جوری ... شما تطبیق دادید عدم حرمت را بر صدر...

جواب: یعنی عصیان و معصیت و اطاعت یا رهایی از عقاب، هلاکت و رهایی از عقاب. وقتی «یهلک» شد هلاکت یعنی عقاب و عذاب، «یحیی» یعنی تخلص از آن، دامنگیر نشدن او. خب دامنگیر نشدنش دیگه آن وقت بیّنه می‌خواهد.

سؤال: اطاعت کردن نیاز به....

جواب: نه، آن در مقابله است یعنی دیگه به آن هلاکت نیفتی. نقطه مقابل به هلاکت افتادن است. هلاکت افتادن، کسانی که هلاکت پیدا کردند از بیّنه باشد، نقطه مقابلش که از آن تعبیر به حیات می‌کند، آن نقطه مقابل هم بیّنه می‌خواهد. خب اشکال این است که نقطه مقابل که بیّنه نمی‌خواهد در باب فروعات. برائت عقلیه است. این حرف البته روی مسلک کسانی درست است که قائل به برائت عقلیه هستند نه مثل شهید صدر. شهید صدر چون قائل به حق الطاعة هست آن ور هم دلیل می‌خواهد، اما روی مسلک معروف و قاعده برائت عقلیه درسته آن ور بیّنه نمی‌خواهد، آن هم بیّنه شرعیه. چون بیّنه را می‌خواهیم بیّنه شرعیه معنا بکنیم دیگه تا این که استدلال به برائت شرعی بخواهیم بکنیم.

سؤال: استاد اتفاقاً اگر این طور معنا کنیم به درد شبهات حکمیه می‌خورد. این جا اتفاقاً می‌گوید که هلاک بشود، آن هلاک می‌شود از روی بیّنه یعنی می‌خواهد دامنگیر عقاب بشود باید بیّنه داشته باشد از آن طرف هم یحیی، یحیی به معنای رشد است دیگه.

جواب: نه در مقابل آن است.

سؤال: در مقابل چیه؟

جواب: در مقابل هلاکت است. هلاکتش باید عن بیّنه باشد نقطه مقابل هلاک هم هرچی شما می‌خواهید تعبیر بکنید. نقطه مقابل. نقطه مقابل آن هم باید عن بیّنه باشد. بیّنه هم یعنی بیان شرعی.

سؤال: دقیقاً قرینه مقابله توی همین است. در مقابل هلاک رشد است و می‌گوید....

جواب: در مقابل هلاک رشد نیست. یعنی عدم الهلاک. آن‌ها لوازم است. عدم الهلاک است، هلاکت، عدم هلاکت.

سؤال: یحیی که پنج تا تقریر فرمودید عدم هلاکت بود؟ همه این‌ها ؟؟؟

جواب: آن‌ها همه لوازم این است و الا معلوم است که این‌ها مقابله دارد می‌اندازد. هلاکت نقطه مقابلش... آن هلاکت بیّنه می‌خواهد، بینّه شرعیه می‌خواهد، نقطه مقابلش هم که تعبیر به حیات می‌کنیم از آن، هلاکت که نبود قهراً حیات است، حالا یا هدایت است یا تعیّش است یا اسلام است یا هرچی.

سؤال: نقطه مقابل شی که فقط نقیض آن نیست. که هلاکت یعنی عدم هلاکت. نقطه مقابل هلاکت حیات است که ضد آن است. یعنی این جا شما حیات را به معنای عدم هلاکت بگیرید خلاف ؟؟؟

جواب: آن نقطه مقابل ببینید آن‌ها همه لوازم این است. یعنی نبودن این. آن که توی ذهن انسان می‌آید این است یعنی آن که یا ضدان لاثالث لهما کأنّ... حالت سومی وجود ندارد یا هلاکت است یا عدم هلاکت است.

سؤال: اگر حیات را به معنای رشد بگیریم آن وقت نمی‌توانیم درست کنیم برائت را؟

جواب: رشد یعنی چی؟

سؤال: همین حالا عرض می‌کنم. یحیی یعنی اگر کسی هم می‌خواهد رشد به وسیله ارشادات الهی پیدا بکند هم باید از بیّنه باشد یعنی چی؟ یعنی اگر تویِ فقیه خواستی فتوایی بدهی و به آن عمل بکنی و حکم شریعت را هم بفهمی باید از روی بینّه باشد. یعنی چی؟ یعنی برائت. برائت دقیقاً چی می‌گوید، می‌گوید من می‌خواهم ببینم یک ....

جواب: فتوا دادن مگر رشد است؟

سؤال: برائت یک جنبه معذریت دارد....

جواب: فتوا دادن مگر رشد است؟

سؤال: ؟؟؟ هلک دقیقاً جنبه معذریت دارد.

جواب: مگر فتوا دادن.... این‌ها همان فروعات فقهیه است دیگه.

سؤال: بعد یحیی من حیّ جنبه منجزیت را می‌گوید. دقیقاً مسأله برائت است که می‌گوید تو می‌خواهی حجت داشته باشی فقط می‌توانی از روی علمی عمل بکنی یعنی چی؟

جواب: نه آن جا چون اسناد می‌خواهد بدهد حرمت دارد. اسناد حرمت دارد اما اگر نه، فقیه هم شک می‌کند باید بیّنه داشته باشد؟ خب برائت جاری می‌کند. آن جا فتوای به غیر علم، فتوای در مورد شک حرام است از این جهت است خب داخل در آن طرف می‌شود. همان هلاکت است آن جا چون اسناد به غیر علم حرام است، دروغ حرام است، اسناد به غیر علم هم حرام است. یعنی چیزی که انسان نمی‌داند خدا فرموده یا نه، اسناد بدهد حرام است. «آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ» (یونس/59). دروغ هم حرام است. اما یک جایی که فقیه حالا نمی‌داند، واقعاً نمی‌داند این فتوای برای او الان حرام است یا حلال است. خب آن هم مثل بقیه موضوعات برائت جاری می‌کند. اگر دلیلی بر حرمت نداشته باشد یعنی یک جایی باشد که اسناد کذا نباشد خب اگر شک کرد که برائت جاری می‌کند. مثل بقیه فروعات.

به خدمت شما عرض شود که آخرین بیان... حالا این جا اشکالات فراوانی است ولی عمده اشکالات همین‌ها است که عرض می‌کنم و آخرین مطلب که شبیه همین مطالبی است که گفته شد ولی با تفاوتی از محقق همدانی قدس سره است. خیلی محقق همدانی فقیه خوش فهم و دقیقی است، این‌ جاها هم که بحث‌های روایی و آیات می‌شود و این‌ها ایشان کلاماتش را نگاه کنید می‌درخشد نسبت به خیلی‌ها کلمات محقق همدانی در تآلیفش. ایشان این جا فرموده که... یک جواب اجمالی کأنّ خواسته بدهد. فرموده این آیه را نمی‌شود برای برائت به آن استدلال کرد چون کیف و حال این که اگر این جور بود باید به ذیلش هم استدلال بکنیم، اگر به صدرش بخواهی استدلال بکنی برای برائت باید به ذیلش هم استدلال بکنی که بله ارتکاب هم در شبهات حکمیه نیاز به بیّنه شرعی دارد که شارع باید بگوید. و حال این که چنین چیزی نیست پس می‌فهمیم استدلال تمام نیست. این با بیانات قبل فرقش این است که آن جا وجه عدم تمامیت مبیّن بود برای ما، می‌گفتیم چرا تمام نیست. این بیان بالاجمال به ما می‌فهماند بیان تمام نیست حالا ولو لمّش را نفهمیم چرا. این جواب این است که اگر آن تمام بود باید این هم تمام باشد. این که واضح است آدم وجدانش می‌فهمد که تمام نیست، پس می‌فهمد که آن هم تمام نیست. حالا چرا تمام نیست و الله العالم. این یک جواب اجمالی است.

خب چون وزان این دو جمله مثل هم است «لیهلک من هلک عن بیّنه و یحیی من حیّ عن بیّنه» آیا می‌شود به «یحیی من حیّ عن بیّنه» تمسک بکنیم و بگوییم ارتکاب در شبهات حکمیه آن هم باید از بیان شرعی باشد. این بیان محقق همدانی قدس سره برای این که ما بالاخره بدانیم این استدلال تمام نیست، تمام است باز با علی مسلک قاعده قبح عقاب بلابیانی‌ها. و الا مثل شهید صدر می‌گوید آره ارتکاب هم می‌خواهد چون حق الطاعة می‌گوید احتیاط کن. طبق آن مسلک این بیان ناتمام است چون بله همان طور که ارتکاب دلیل می‌خواهد و این طرفش هم عدم ارتکاب هم دلیل می‌خواهد چون حق الطاعه می‌گوید باید احتیاط بکنی پس بنابراین دو طرف مسأله دلیل شرعی می‌خواهد.

خب این بحث ما راجع به آیه مبارکه، استدلال به این آیه مبارکه تمام شد وارد آیه مبارکه بعد بشویم.

سؤال: ببخشید طبق حق الطاعة که برائت عقلایی کافی است بینّه شرعی نیست.

جواب: چرا؟

سؤال: برائت عقلایی داریم.

جواب: چه قیمتی دارد برائت عقلاییه بما هی برائة العقلائیة مادامی که امضای شرعی نداشته باشد، می‌شود سیره عقلاییه.

خب آن حرف ایشان هم این است که برائت عقلائیه قائل است یعنی این،‌ یعنی در سیره عقلا هست ردعی که نشد معلوم می‌شود امضاء شده و الا سیره عقلاییه بما هی سیره عقلائیه چه ارزشی دارد.

خب آیه شریفه بعد که به آن استدلال شده است آیه 145 سوره مبارکه انعام هست:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم « قُلْ لا أَجِدُ في‏ ما أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً عَلى‏ طاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحيم‏.»

خب تقریب استدلال به این آیه شریفه متعدد است مهم آن دو تقریب است؛

تقریب اول این است که یهود خرده می‌گرفتند بر پیامبر و مسلمین که چرا شما مثلاً از گوشت شتر استفاده می‌کنید چون در مسلک آن‌ها و مذهب آن‌ها گوشت شتر حرام است. یا بعضی از حیوانات دیگر، ذی ظفر آن‌ها استفاده نمی‌کردند خرده می‌گرفتند که شما چه جور آدم‌هایی هستید که شتر استفاده می‌کنید، از لحم شتر استفاده می‌کنید، از حیوانات ذی ظفر استفاده می‌کنید. این خرده‌گیری و اشکالی بود که یهود بر پیامبر عظیم الشأن و مسلمین می‌گرفتند. خدای متعال در این آیه مبارکه طریقه جواب بر آن‌ها را تعلیم به پیامبر اکرم می‌فرمایند، می‌فرمایند این جور جواب بده؛

«قُلْ لا أَجِدُ في‏ ما أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً عَلى‏ طاعِمٍ يَطْعَمُهُ...»

من در آن چه به من وحی شده محرّمی بر طاعمی که می‌خواهد آن را بخورد و استفاده کند نمی‌یابم مگر این چند تا؛ میته باشد یا دم مسفوح باشد یا لحم خنزیر باشد یا حیوانی باشد که أحل لغیر الله به نام بت و غیر خدا خلاصه کشته شده، کشتند و ذبح کردند. فقط ما این‌ها را داریم می‌بینیم، غیر این‌ها را ما ندیدیم.

پس خدای متعال برای جواب این را، می‌فرماید این جوری بگو که من ندیدم. نیافتم فی ما أوحی الیّ.

خب فرموده شده که این لسان، این نحوه‌ای که خدای متعال تعلیم می‌فرماید و بیان می‌فرماید این یدّل بر این که استناد به عدم وجدان برای ارتکاب کار درستی است. خدا نفرمود بگو نیست در آن چه که به من وحی شده این و می‌توانست بفرماید «قل لیس فی ما أوحی الیّ» این را که نفرموده گفته «لاأجد» پس معلوم می‌شود همین که انسان نیابد این کفایت می‌کند و راه درستی است که خدای متعال تعلیم فرموده و طبق آن مرتکزات عقلائیه هم هست که وقتی حرامی ندیدیم، نیافتیم قبح عقاب بلابیان دارد و اشکال ندارد انجام بدهیم.

پس هم دلالت می‌کند بر این که این طریقه، این استناد برای انجام کافی است، درست است، حق است که بگویی نیافتم، هم آن چه که مرتکز در اذهان عقلایی است با همین چیزها نمی‌شود، تأیید می‌شود و امضاء می‌شود و ارشاد به آن قرار می‌گیرد آیه شریفه.

یا یقال که این جا چون عدم وجدان پیامبر در ما یوحی الیه دلیل قطعی بر عدم است پس بنابراین اگر پیامبر عظیم الشأن مرتکب می‌شود از باب قطع به عدم حرمت است نه از باب صرف عدم وجدان با احتمال این که شاید حرام باشد.

جواب این است که این درسته که نیافتن ایشان در مایوحی الیه دلیل بر عدم است و قطع هم ایجاد می‌شود اما صحبت در این است که در مقام احتجاج و جواب به آن‌ها حضرت از این استفاده نکردند که نیست، این جور نفرمودند نیست، خدا این جور نفرمود بگو نیست، فرمود بگو نیافتم، معلوم می‌شود این هم درست است. همین که بگوید نیافتم و ترکیز بر این عنوان می‌شود که نیافتم و انتخاب این تعبیر به جای آن تعبیر با این که آن تعبیر هم خب لیس فی ما أوحی الیّ. این که با این که آن تعبیر را می‌شد بگویی آن تعبیر را نفرموده، این تعبیر را فرموده است این معلوم می‌شود بله این هم کفایت می‌کند برای مقام استدلال و یک فایده‌ای هم که بر آن مترتب است که بر آن مترتب نبود بر آن لسان این است که آن دیگه دلالت بر برائت نمی‌کرد. این طریقه را هم یاد مردم نمی‌داد، این علاوه بر این که آن فایده را دارد یک چیز اضافه‌ای هم دارد، یا فایده‌ اضافه‌ای هم دارد که تعلیل می‌کند که وقتی شما هم نیافتید چیزی که نیافتید اشکالی ندارد.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: برای این که می‌گوید این جور جواب بده دیگه.

سؤال: تویِ پیغمبر نه...

جواب: یعنی این استدلال برای پیامبر درست است نیست به یهود اما دیگران؛ مسلمان‌ها نمی‌توانند چنین استدلالی بکنند. این استدلال اگر درست است از همه درست است.

سؤال: نه دیگه نسبت به عدم وجدان پیغمبر درست است.

جواب: نه، عدم وجدان پیامبر نه از باب این که چون من نیافتم نیست. این نیست و الا می‌گفت که لیس فی ما اوحی الیّ. لازم نیست بیاید لقمه را از پشت سر بگذارد. نیافتم پس نیست، خب از اول بگو نیست. این که بگوید نیافتم معلوم می‌شود خود این استدلال تمام است لازم نیست که نبودن را که بالوجدان داری می‌بینی از راه نیافتن... چون نیافتیم، گشتی و نیافتی نیست.

حالا این تقریب استدلال است، این یک تقریب استدلال حالا تا بعد ان شاء‌الله وارد ابحاثش می‌شویم، این إن قلت و قلت‌هایی که در این باب هست. این یک تقریر.

تقریر دیگر این است که خب در این جا پیامبر عظیم الشأن که با یهود محاجه می‌فرماید یهود که پیامبر را ممن یوحی الیه نمی‌داند. به پیامبر او معترف نیست. پس بنابراین این چیه که حضرت می‌فرماید من نیافتم. کأنّ حضرت این جوری می‌خواهند بفرمایند و خدای متعال این جور می‌خواهد تعلیل بفرماید که به این‌ها بگو بالاخره یا من را پیغمبر قبول دارید یا ندارید اگر من را پیغمبر قبول دارید که خب من می‌خورم یا چی، این‌ها معلوم می‌شود حرام نیست می‌دانم. اگر هم قبول ندارید که من پیامبر هستم خب من به ادعای خودم که پیامبر این مردم هستم ما نیافتیم. وقتی نیافتیم خب از این جهت است که گوشت شتر می‌خوریم، گوشت‌های دیگر را که شما اشکال می‌کنید می‌خوریم چون نیافتیم.

این تقریب دوم به این است که یعنی روش من این است. من که خودم را پیامبر می‌دانم روش‌ام این است، بر اساس این است که دارم این کار را می‌کنم. حالا می‌خواهد این روش عقلایی باشد، عقلاء هم قبول داشته باشند یا نداشته باشند. من به این کار ندارم، من خودم را پیامبر می‌دانم و روش من این است که اگر فهمیدم یک چیزی حرام است خیلی خب، نفهمیدم مرتکب می‌شوم.

پس اگر این جور تقریب کردیم این نیاز ندارد به این که ما بگوییم این یک امر مرتکز عقلایی است. نه این دلالت می‌کند بر این که این روش پیامبر است. آن‌ها هم لازم نیست به پیامبر قبولش داشته باشند. جواب اشکال آن‌ها داده می‌شود، می‌گویند چرا این‌ها را می‌خورید؟ می‌گوید من پیامبرم و روش من هم این است که هر چی فهمیدم، وحی به من شده که حرام است، هر چی هم نشده برائت جاری می‌کنم، خودم را مرخص می‌دانم. خب وقتی این پیامبر این جوری شد ما هم که بحمدالله تابع این پیامبر هستیم خب می‌دانیم راه پیامبر این است دیگه.

پس چه آن جور، آن تقریب اول، چه این تقریب ثانی به این شکل گفته بشود پس بنابراین، این دلالت می‌کند بر این که این روش روش درستی است.

سؤال: استاد نیاز به این مقدمه در صورتی است که مخاطب را یهود بدانیم. لکن با توجه به آیه بعد ظاهراً مخاطب اصلاً مسلمین هستند. قل به مسلمین که لااجد فی ما اوحی الیّ. بعد هم آیه بعد می‌فرماید که....

جواب: ببینید حالا من ادعای احد نکنم ولی مفسرین این جا بین این هستند که یا می‌گویند مخاطب در این جا یعنی طرف محاجه. قل، بمن یقول الرسول(ص)؟ بالیهود؟ که معمولاً این جوری گفتند اصولیون و شاید مفسرین معمولاً این جوری گفتند. خیلی از مفسرین گفتند مخاطب نه مسلمین هستند، نه یهود هستند بلکه مشرکین هستند. که آن‌ها مشرکین هستند که به ادیان الهی اصلاً معتقد نبودند؛ آن‌ها. که یک خرافاتی داشتند برای خودشان از چیزهایی اجتناب می‌کردند حالا پیامبر می‌فرماید که توی دین ما که نیست، توی دین یهود هم که نیست شما برای چی اجتناب می‌کنید. هیچ پایه‌ای ندارد. این را هم بعضی‌ها گفتند که این جوری معنا کردند آیه شریفه را.

سؤال‌: اگر مورد خطاب مسلمین باشند بیشتر کمک نمی‌کند که پیامبر می‌گوید روش من این است ؟؟؟

جواب: اگر باشد خوب است و لکن قبل... یعنی اگر به مسلمین هم باشد اشکالی ندارد ولی نسبت به مسلمین تناسب ندارد این جور حرف زدن. توقع از مسلمین نیست که بیاید بگوید لااجد. آن جا تبیین می‌کند که چی حرام است، چی حلال است. تناسب مخاطب اگر مسلمین باشند به مسلمین پیامبر بیاید بگوید لااجد.

سؤال: برای آن‌ها شبهه ایجاد شده ...

جواب: خب پیامبر رفع شبهه می‌فرماید، لااجد ندارد که.

اما یهود آن‌هایی که قبول ندارند یا سؤال می‌کنند چرا شما انجام نمی‌دهید و او را به پیامبری قبول ندارند، یهود حالا باشند با مشرکین باشند آن جا جایی هست که حالا مصحح و مبرر این جور جواب دادن است اما مسلمین آن جا معنا ندارد بیایند بگویند چرا. باید بپرسند حلال است یا حرام است حضرت می‌فرماید. دیگه لا اجد... اگر مصرف می‌فرماید خود حضرت خب فعلش دلالت می‌کند که حلال است این دیگه سؤال ندارد که. بعد حضرت بفرماید لا اجد.

بنابراین این باید کسانی باشند به این که معترف به پیامبری ایشان نیستند خب آن‌ها هم حالا می‌آیند اشکال می‌کنند، سؤال می‌کنند، هی ایراد وارد می‌کنند چرا شما مسلمان‌ها نمی‌خورید، چرا پیامبرتان نمی‌خورد یا می‌خورد. این جا این بود که چرا می‌خورد. حالا این جواب داده که ما نیافتیم. ما وقتی نیافتیم... یا همان تقریر اول ما نیافتیم. خب وقتی نیافتیم خودتان هم قبول دارید که برائت است، یا خدا وقتی تعلیم می‌کند که این جور جواب بده معلوم می‌شود این راه درستی است و این حرف درستی است.

سؤال: استاد این نیافتن نسبت به زمان پیغمبر، چه رویه باشد، چه شخص پیامبر باشد آیا قابل تطبیق به ما که نیافتن‌مان به خاطر اخفاء ظالمین ؟؟؟‌هست؟

جواب: بله. چون نفس نیافتن را دارد می‌فرماید. همین نیافتن، همین نفس نیافتن کفایت می‌کند.

حالا و للکلام تتمة ان شاء الله سه‌شنبه. ....

ـ ؟؟؟

آره راست می‌گویید. دیگه شنبه ان شاء الله.

**پایان جلسه**